

بزرگان نماند انداز پرگان ابرو چو پندار ز...

بفاول روز از این نامرغم اعدا کرد
عجایز

عشق و love SLUDGE

متن و تصویر:

این مینصوری 

به نام خدایی که عشق را در کنار لجن آفرید

من دنیايم را نقش می کنم
اینجا
درون نقش هایم
بوسیدن آزاد است.



امین منصوری - نقاش و طراح



بزرگان نماند انداز بزرگان ابرو چو پندار بزرگان

بفانویں روزگار نامرغم عجاایز
عجایز است سر باطنه و ناز

شما برای خواندن این کتاب هیچ هزینه ای پرداخت نمی کنید
هلال شماست
اگر دوست داشتید
برای یک کودک فال فروش
یک عروسک بخرید



عشق

واژه ای است بی انتها
شروع و پایان ندارد
هر بار برای تعریف و توصیفش کوشیدم
خود را ناتوان یافتم
تنها می دانم

عشق

تکثیر می شود
و ممکن است
در کنار کلمات دیگر توصیف شود

این کتاب از چند بخش تشکیل شده
هر کدام از بخش ها خود به تنهایی کتابی جداست
برای توصیف گوشه ای از عشق
به دنبال چهارچوبی یکتا برای کتاب نباشید
تکرار می کنم
هر بخش ، کتابی جداست

برای انتخاب اسم کتاب
دچار مشکل شدم
زیرا که عشق به تنهایی معنی نمی شد و
من نیاز به ترکیبی داشتم که معنی عشق را نشان دهم

از آنجایی که اگر سیاه نباشد
سپید معنی نمی شود
و سپید ، ترین می شود زمانی که
کنار سیاه باشد

نام این کتاب را گذاشتم

عشق و لجن

و در این کتاب
سه راز پنهان است
یکی در طهارت
یکی در مفهوم
یکی در تصویر
چو ریز بین و جوان
این کتاب بی انتهاست.



بزرگان نهادند انداز بزرگان ابرو چو پندار بزرگان

هزار حيله بر انگيخت حافظ از سر **فکر**
در آن هوس که شود آن نگار رام و **نشد**

عاشق و محراب
عاشق امين منصورى
Amin Mansouri
& love 
SLUDGE





گفتم :

هر دو نیم بدنم را به یک نگاه دزدیدی
تو با من چه کرده ای فاحشه نیاز؟
گفت :

آن چیز که تو با من نکردی

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوار بماند

امین منصورى
AMIN MANSOURI



عشق
& love
SLUDGE



هر چیزی که اینجاست

چه قبل و چه بعد از خالی شدن فنجان قهوه ات
چه قبل و چه بعد از جا لباسی شدن زمین کنار تخت
چه قبل و چه بعد از انداختن پیراهنم به روی شانه های عریانت
چه قبل و چه بعد از انتظار فرشتگان روی دیوار
چه قبل و چه بعد از این همه سکوت

هر چیزی که اینجاست
بوی تو را می دهد

امین منصور
AMIN
MANSOURI



عشق
& love
SLUDGE

گفت :
یکانه من ،
این لحظه زیباترین لحظه زندگانیم است
گفتم :
برای من نیز چنین است
بانو

گفت :
تو کشفی
تو لجنی
گفتم :
مگر از کلمه بانو خوشت نمی آمد؟
گفت :

باز هم من در آغوش تو هستم
و تو من را با دیگری اشتباه می گیری

و من خندیدم



امین منصورى
AMIN
MANSOURI



عشق
& love
SLUDGE

گفتم :
تمام وجودم از آن تو بود
مشکلم چیست که با من چنین می کنی؟

گفت :
آنقدر خوبی که حالم را به هم می زنی



امین منصوری
AMIN
MANSOURI



عشق
& love
SLUDGE



گفتم :
چه عطر خوشبوئی
گفت :
خواهرم هم همین عطر را زده بود که با آن خوابیدی؟
گفتم :
من اصلا نمی خواستم . او خود اصرار کرد
گفت :
با بهترین دوستم هم که خوابیدی همین را گفتم
ولی
نمی دانم چرا دوستت دارم

امین منصورى
AMIN
MANSOURI



عشق
& love
SLUDGE

گفتم :
التماس می کنم بایست
سه روز است منتظرم که از اینجا رد شوی
ایستاد و گفت :

بگو
گفتم :
چهار روز و
پنج ساعت و
بیست و پنج دقیقه است که نبودی
هیچ نخورده ام
یک روز کامل بیمارستان بودم و
سه روز است که اینجا منتظر
من بدون تو هیچ می شوم

لبخند زیبایش روی صورتش نقش بست
هیچ نگفت و
رفت



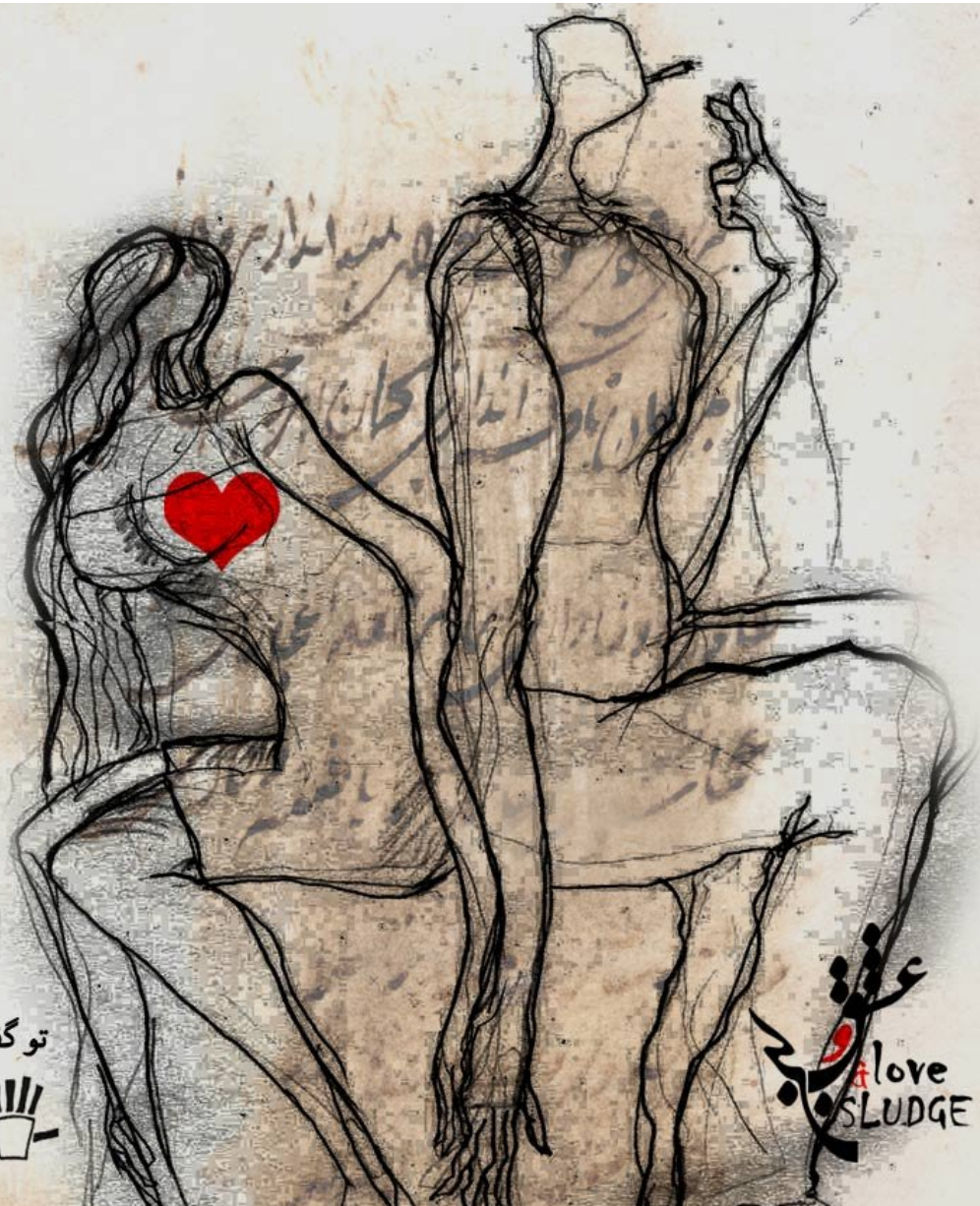
گفتم :
نظرت در موردش چی بود؟

گفت :
کثافت تو کل مهمونی دستش روی پای من بود
چرا هیچی نگفتی؟
سکوت کردم
گفت:
مهم نیست
من هر جا با تو باشم بهم خوش می گذره عزیزم

گفتم :
می دونی؟ اون آدم مهمیه .
می تونه تمام مشکلات زندگی من و حل کنه
گفت:
منظورت چیه ؟
گفتم :
از تو خیلی خوشش اومده بود

گفت :
منظورت چیه ؟
گفتم :
تو گفتی حاضری هر کاری بکنی تا مشکلاتم حل بشه
چقدر من و دوست داری؟

امین منصورى
AMIN MANSOURI



عشق
& love
SLUDGE

عشق و بهشت

گفتم : کی ام دهان و لبهت کامران کنند؟
گفتا : به چشم ! هر چه تو گویی چنان کنند
گفتم : دعای دولت تو ورد حافظ است
گفتا : این دعا ملایک هفت آسمان کنند

ایمن منصورى

Amin Mansouri

love & paradise



بهشت
تلخی وودکا است
و
آغوش
مستی بعد از آن

خدا شاهد است
که من
بدون تلخی
مستم
مستم
مستم

امین منصوری
AMIN
MANSOURI



بهشت و عشق
& love
paradise





خوب یادم می آید
مادر بزرگم می گفت :
اگر سرپا بشاشم
به جهنم می روم.
به جز اینجا ، این لحظه ،
در آغوش ،
آخرین باری که در بهشت بودم

هفت سالم بود
کسی خانه نبود و
من در باغچه شاشیدم

امین منصورى
AMIN
MANSOURI



بهشت و عشق
& love
paradise

بزرگان نهادند از بر کمان ابرو چو پندار

بغاوت از روزگار نشا مرگد عجا
عجاست در سر باغ و ناز



امین منصوری
AMIN MANSOURI



عشق و
paradise

حرکت و احساس
راه بهشت از انحنای می گذرد
مقصودی در کار نیست
بهشت پیمودن مسیر است



امین منصوری
AMIN
MANSOURI



بهشت و عشق
& love
paradise

زمین

محو می شود.

زمان

محو می شود.

آسمان

محو می شود.

من و تو

درون هم

محو می شویم.

آنگاه،

بهشت

معنی می شود.

بهشت
& love
paradise

محو می شود
محو می شود
محو می شود
محو می شویم



امین منصورى
AMIN
MANSOURI

امشب
شمع
نقاشی می کند
پابه پایمان
بهشت را
پیش پایمان.

بهشت
& love
paradise



امین منصوری
AMIN
MANSOURI





اون که من اندازه او در
جان ابرو چو
عبادت
و نماز

من در تو محو می شوم و تو در من پیدا
تو در من محو می شوی و من در تو پیدا
تا به حال
به این اندازه به احساسم نزدیک نبوده ام.

امین منصورى
AMIN
MANSOURI



عشق
بهشت
& love
paradise

در آغوش
همچون کودکی هستم
که می داند
ته دیگش ،
با همه خوبی ،
تمام می شود .



حسب حال ننوشتیم و شد ایامی چند
محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند؟
حافظ از شوق مه مهر فروغ تو بسوخت
کامکارا ، نظری کن سوی ناکامی چند!

عشق و تنهایی

امین منصورى

Amin Mansouri

love & loneliness





با ساعت روی دیوار چه کرده ای ؟
چه کرده ای که
امشب تمام نمی شود
گوش کن
دیوارها صدای تو را تقلید می کنند

عشق
و
love
&
loneliness

امین منصور
AMIN
MANSOURI

زندگی
زندگی کردن
احساس زنده بودن را
از تو آموختم.
چرا
بی تو زنده ماندن را نیاموختم؟

عشق
و تنهایی
love
&
loneliness



گفتی که روزگار به کام است چرا
اینگونه ساز، رنجور می زند؟

گفتم این ساز نیست ، صدای دل است
که از نبودت چنین شور می زند



عشق و تنهایی
love & loneliness

امین منصوری
AMIN MANSOURI



موسیقی ،

تقلید ناشیانه است از صدای تو
از آن لحظه که صدایت اینجا نیست

من

یک کُر مادر زادم .

اونقدر بلند اندازم و بلند
بزرگان مادون اندازم که آن
هر چه بیدارم



عشق و تنهایی
love & loneliness

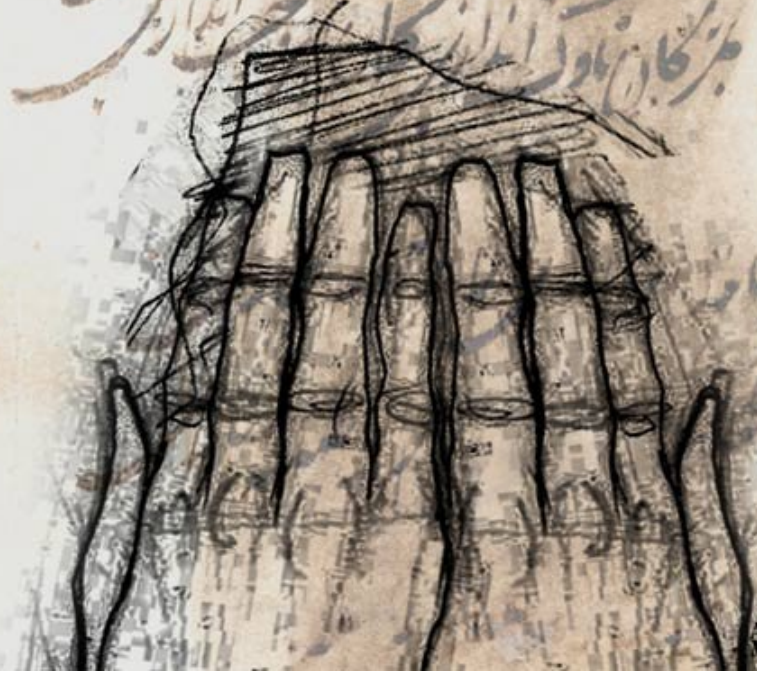
امین منصوری
AMIN MANSOURI

من چشمهایم را بستم و
تو قایم شدی
من هنوز روزها را می شمارم و
تو پیدا نمی شوی

یا من بازی را بلد نیستم
یا
تو جر زدی.

عشق
و
love
loneliness

من چشمهایم را بستم و تو قایم شدی
من هنوز روزها را می شمارم و تو پیدا نمی شوی



امین منصوری
AMIN
MANSOURI

امین منصوری

Amin Mansouri

عشق و تولد

love & birth month

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم
من پیر سال و ماه نیم یار بی وفاست
بر من چو عمر می گذرد پیر از آن شدم
دوشم نوید داد عنایت که حافظا
بازا که من به عفو گناهت ضمان شدم

بزرگان نهادند از بزرگان ابرو چو پندارند
بزرگان نهادند از بزرگان ابرو چو پندارند

بفاصله روزها
عجایب
عجایب



فروردین

برخیز
می دانم که بدون من هیچ می شوی
نگاه کن
بهترین ها، نزدیک است
با من بیا
می خواهم به بی نهایت برسم
هیچ نترس و هیچ مگوی
فقط
با من همراه شو
عشق من.



امین منصورى
AMIN MANSOURI

عشق
love
&
birth
month

ارديبهشت

دير يا زود
تواز آن مني ،
من منتظر خواهم ماند .
نقشه اين است
تو
از آن من خواهي شد و
من
راهش را پيدا خواهم كرد
عشق من



خرداد

عشق من
همین حالا
آماده شو
می خواهیم به بهشت برویم
همین حالا،
چرا که لحظه ای بعد
شاید
بهشت
راه بهشت
و همراهم تا بهشت
دیگری باشد



امین منصورى
AMIN
MANSOURI



عشق و تولد
love & birth month

بیر

عشق من
از اختیارمان خارج است
من و تو یکی شدیم.
چیزی همانند سکوت
چیزی همانند پرواز
چیزی همانند احساس
چیزی همانند تو
دروغم حاکم است

ایراد کلمات این است
هیچ چیز را کامل بیان نمی کنند.



مرداد

عشق من
بگو
بگو که می دانم
بگو که می دانم بهترینم
بیا
بیا که جور دیگر
بیا که جور دیگر عاشق باشیم
بدان
بدان که تو
بدان که تو آزاد خواهی بود
بگرد
بگرد تا
بگرد تا بگردیم.



شهر نور

عجله نکن
این قانون است
در گذر زمان معلوم خواهد شد
که من
شاید ، عاشق تو بوده ام
و تو
چه چیزهایی را در پشت چهره ات
مخفی کرده ای
عجله نکن
زمان
خاکستر را تبدیل به آتش می کند .



مهر

عزیزم
بیا که عشقمان را از دو سو اندازه کنیم
نه از خط بیرون زنیم و
نه خطی را پاک کنیم
این مسیر به بی نهایت می رود
تا زمانیکه
پا از آن فراتر نگذاریم



امین منصورى
AMIN MANSOURI

عشق و تولد
love & birth month

آبان

من پیروز خواهم بود
و تو بر من پیروز
از درونم چیزی نخواهی فهمید
پس خود خواهم گفت
قانون بازی این است
اگر بُردی
هیچگاه از هیچ کس هیچ مگویی
اگر بُردم
بازی برای همیشه تمام است



امین منصورى
AMIN MANSOURI

عشق و تولد
love & birth month

آذر

عشق من

من همین هستم که می بینی
زالال و رقیق و بی رنگ
می خواهم پرواز کنم
به هر کجا که زیباست
شمال ، جنوب ، شرق ، غرب
ترجیح می دهم که باشی
ولی
هر جور که مایلی



دی

نمی بینی؟
به هزار زبان نشانت دادم
نمی فهمی؟

بگو
نترس و بگو
آن چیز را که من نخواهم گفت
آه
اصلا ولش کن...



امین منصورى
AMIN MANSOURI



عشق و تولد
love & birth month

بهمن

عشق من
باید امروز به آرزویم برسیم
چرا که فردا
آرزوی دیگری خواهم داشت

تنها یک آرزویم ماندگار است
ای کاش آزادتر از این بودم

بیا برویم یک فنجان قهوه بنوشیم.



اسفند

عشق من
بیا به دور از این همه تضاد
بال هایمان را بگشاییم و
در خیالمان
پرواز کنیم.



امین منصورى
AMIN
MANSOURI



عشق و تولد
love & birth month

این محبت را تقدیم می کنم
به مادام

اوله سنین مهرایس

نگران بودنش برای به موقع غذا خوردنم

و دعا کردنش

من را وادار به برداشتن کرد

امین منصورى



Amin Mansouri

عشق و love & mother

بزرگان ما در آن زمان از بزرگان امروز جدا نیستند
بزرگان ما در آن زمان از بزرگان امروز جدا نیستند

بغایب از او زمانه عجاایب
عجاایب در سر باطنه و ناز



هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم
اگر تو زهر دهی به که دیگری تریاک
عنان میبچ که گر می زنی به شمشیرم
سپر کنم سر و دستت ندارم از فتراک
به چشم خلق ، عزیز آن زمان شود حافظ
که بر ره تو نهد روی مسکنت بر خاک

تو در میان مستطیل سبز رنگت بودی و من
از لای در نگاهت می کردم
فضایی بی انتها احساس می کردم
خود را برای درکش احمق می دیدم
سالها گذشت

من و مستطیلم بزرگ و بزرگ تر شدیم
تو هنوز همان مستطیل سبز رنگ را داری و
من
هنوز احساس احمق بودن می کنم



امین منصورى
AMIN MANSOURI

عشق
love
&
mother

مادر

می دانم که در شلوarm جیش کرده ام
می دانم که غذایم را نخورده ام
می دانم که بدون اجازه به کوچه رفته ام
می دانم که از ریاضی تجدید شده ام
می دانم که از مدرسه فرار کرده ام
می دانم که سیگار می کشم
می دانم که سرت داد می زنی
می دانم که فکر می کنی نمی فهمی
می دانم که هنوز عاشقمی
به خدا
شعور بالهایت را نداشتم
می دانم که درکم می کنی



پاهایش درد می کرد
گفت:

غذایت را کامل خوردی؟

من هیچ نگفتم
گفت:

کلیدت را بردی؟

من هیچ نگفتم
گفت:

تو راه مدرسه مواظب باش
من

همین من لجن

هیچ نگفتم و رفتم

رو به آسمان کرد و گفت:

خدایا به تو سپردمش



به خدا دیگر با شیشه آب نمی خورم
دیگر سر زانو های شلوارم را پاره نمی کنم
دیگر کسی را نمی زنم
به خدا مهندس می شوم
دکتر می شوم
باعث افتخارتان می شوم
دیگر آدامسم را باد نمی کنم
دیگر چای را فورت نمی کشم
تورو خدا
تورو خدا فقط یک بار
یک بار دیگر
بند کفش هایم را ببند و
نصیحتم کن

ببین

ببین باز هم کفش هایم را تا به تا ، پایم کردم

ببین

تورو خدا

تورو خدا

تورو خدا



بوی سبزی پلو ماهی شب عید ،

سبزه عید

که همیشه به محبتت به آن حسادت می کردم ،

شب امتحان

سینی چایی همراه با بیسکویت مادر ،

ظهرها عطر پلو و قورمه سبزی ،

اینقدر بزرگ بود که

فرشته ای که پشتش پنهان بود را نمی دیدم .



ما سر خوشان مست دل از دست داده ایم
همراز عشق و هم نفس جام باده ایم
گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست
نقش غلط مبین که همان لوح ساده ایم

ایمن منصورى

Amin Mansouri

عشق و رنگ love & color

میزبان نهاد انداز بر کمان ابرو چو پندار
بازماند از یاد او ز یاد او ز یاد او

بغافل از یاد او ز یاد او ز یاد او
عجایب سر باطنه و ناز





امشب
من و تو
گناه را به تصویر می کشیم
بین
خدا هم اینجاست
با همان لبخند مهربان و
سیگار برگش

اتفاقی در پیش است
گناه
زیباترین نعمت خداوند است

امین منضوری
AMIN
MANSOURI

عشق
love
color



خیس
خیس
خیس
هیس



اینگونه معصومانه

ناز می کنی

دست و پایم

خیالم

تخیلم

قفل می شود

من چه کرده ام

که

اینگونه

گناهکار می نمایم





عاشق که می شوی،
تمام خاطرات
سبز می شود.

حدود ده سال پیش
توی یکی از دهات اطراف نایین اصفهان
یه پیر مرد بود
توی ده معروف بود به یوسف گیوه
البته صداش می کردند یوسف دیوونه
می گفتند یه پسر داشته که شهید شده

فکر نکنم کل کسانی که توی ده زندگی می کردند ۵۰ تا می شدند
همه هم کفش می پوشیدند

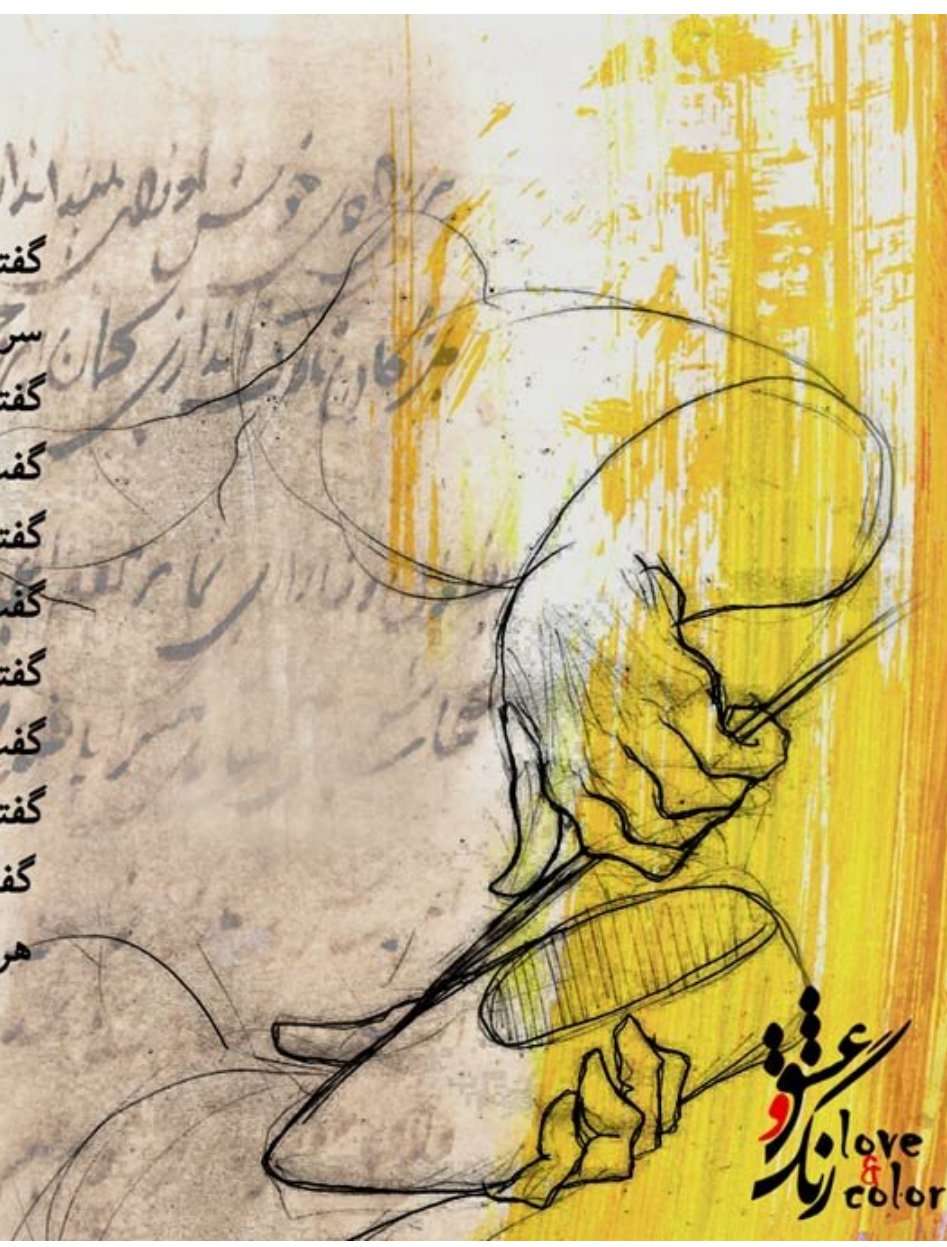
می گفتند ۴۰ سال صبح ها بلند می شه
نمازش و می خونه
و تا شب گیوه می بافه
همه خونش پر گیوه است
ولی هر روز و هر روز کارش همینه
با کسیم حرف نمی زنه
فقط گیوه می بافه و گیوه می بافه
بعد ازت سوال می کردند:
آخه این روزا مگه کسی گیوه می پوشه؟
می گفتند قدیما تو مسجد می دیدنش
ولی چند سالیه مسجدم نمی ره

کلا ده دقیقه بیشتر ندیدمش

ولی خیلی بهش مدیونم
ازش که خدا حافظی کردم
بهش گفتم یه نصیحت بهم بکن
گفت:
به بقیه کاری نداشته باش
نمازتم اول وقت بخون
گفتم این که شد دو تا نصیحت
گفت:
تو یکیشم انجام دادی هنر کردی

نمی دونم چه ربطی بین دیوونگی و عاشقی هست
فقط می دونم
یوسف گیوه
عاشقه
به کسیم کاری نداره
نمازشم سر وقت می خونه

گفتم : سلام
سرش و بلند کرد و لبخند زد
گفتم : چرا می خندی؟
گفت : قیافت مال اینجاها نیست؟
گفتم : اومدم گیوه بخرم
گفت : گیوه قد پات ندارم
گفتم : پس اینا چیه ؟
گفت : اینا فروشی نیست
گفتم : می دونی بهت می گن دیوونه ؟
گفت : آدما
هر کی مثل خودشون نباشه
بهش می گن دیوونه



خدایا

لطفا حواست اینجا باشد

مادر آرزو دارد که پدر

یک پراید مشکی داشته باشد

می خواهند شبها که من خوابم می برد

به آن جیگرکی که قدیمها می رفتند بروند

این هشت هزار و هشتصد و پنجاه تومان است

می گذارم اینجا

و لای پنجره را باز می گذارم

فردا جمعه است و سعی می کنم

زود خوابم ببرد

لطفا اینبار

حواست را جمع کن

فعلا، شب بخیر



هر که می خواهی باش
این پرپود مشترک انسانهاست
تو نیز، روزی
ساعتی
لحظه ای
احساس خواهی کرد
که
هیچکس دوستت ندارد

اگر آروز ، امروز است و
آن ساعت همین ساعت و
آن لحظه همین حالا
بدان
من دوستت دارم
و از بیانش
نمی هراسم

مین منصور
AMIN
MANSOURI

عشق
love
&
color



بندر خمیر
محللیا می گفتند عبدو (شوهرش) یازده سال پیش رفته دریا و دیگه نیومده

سلیمه یازده سال بود صبح می رفت لب دریا منتظر تا شب
می گفتن ازش که می پرسیم می گه
عبدو رفته دریا
ظهر بر می گرده
غذا ساختم براش

می دونم دل خسته می یای
دل نگروم
بیای
مواول کسی نباشم که
خدا قوتت می گه



امین منضوری
AMIN
MANSOURI



عشق
love
&
color

تیک تاک
تیک تاک
تیک تاک
ثانیه ها به هم تعارف می زنند
سر خوردن عقربه ها
همچون کشیدن ناخن بر روی تخته سیاه
اعصاب سرویس می کند
اینها به کنار
تلخ ترین نکته این است
من
باید
دیرتر از تو برسم



عشق اولی

امین منصورى
Amin Mansouri



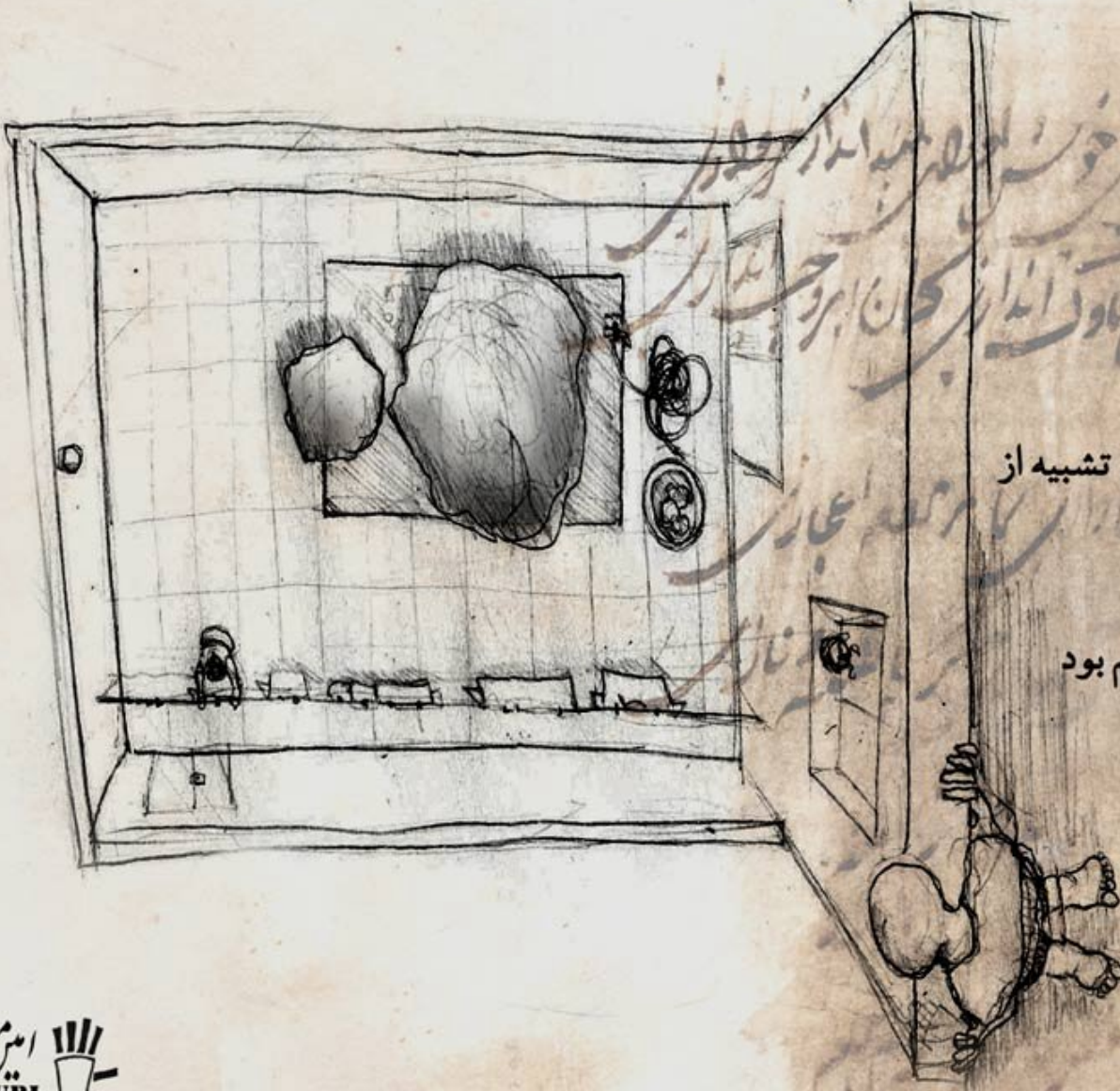
در نظر بازی ما، بی خبران حیران اند
من چنینم که نمودم، دگر ایشان دانند
لاف عشق و گله از یار؟ زهی لاف خلاف
عشقبازان چنین مستحق هجران اند
زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه باک؟
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند

first love

بزرگان نهادند از بزرگان
بزرگان نهادند از بزرگان

بغافل از آنکه
عجایب





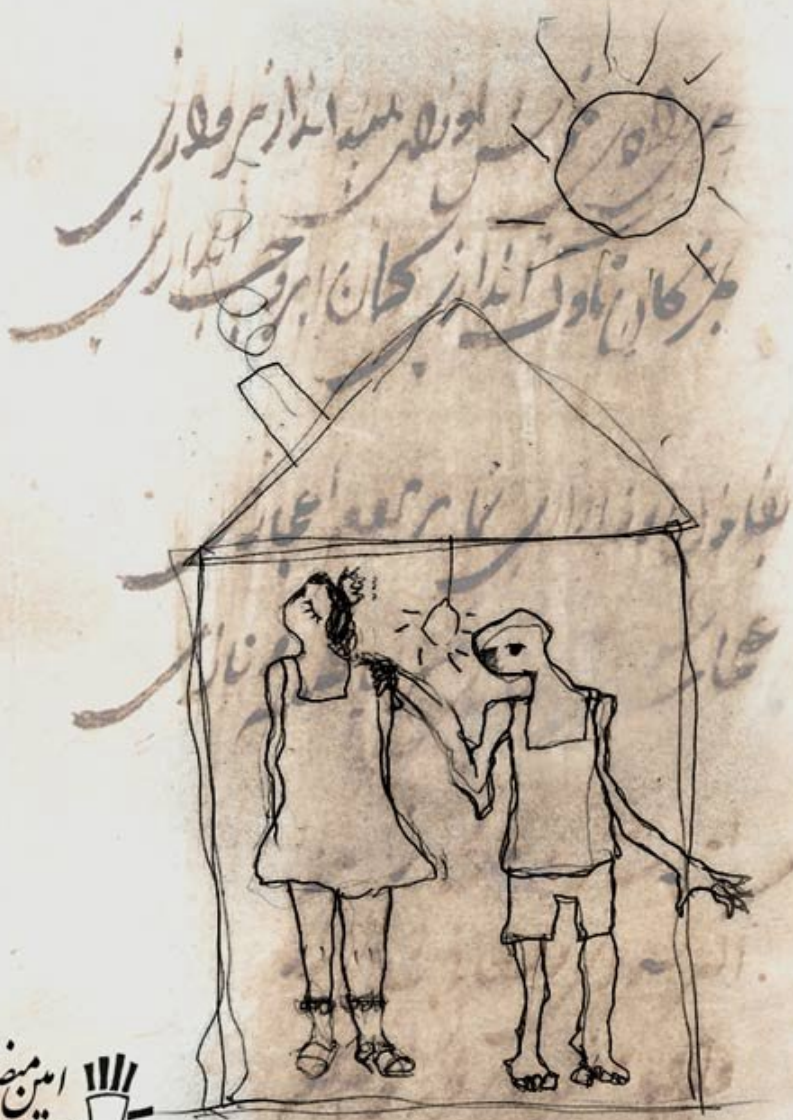
چشم چرانی،
بی رحمانه ترین تشبیه از
خیال پردازی
عشق
هفت سالگیم بود

عشق
first
love

بازی می کردیم
تو تمرین ناز کردن و
من تمرین ناز کشیدن
من دکتر بودم و تو مریض
تو دکتر بودی و من مریض
و شاید

هر دو مریض
همان روزها
می ترسیدم که روزی
بزرگ شوم و
تو نباشی و
من ، مریض بمانم.

عشق
first
love



زنگ شما

نیم ساعت قبل از ما می خورد

با این حساب

باید نیم ساعت زودتر از همان لحظه می رسیدم

که بتوانم نگاهت کنم

حتی، چیز دیگری به ذهنم نمی رسید که

نتوانم انجامش دهم

هنوز پایم به رکاب نمی رسید

در راه، خدا خدا می کردم که مباد

از روی اتفاق

چشم در چشم هم شویم



احتمالا زن داری ، بچه داری
نمی دانم
ولی مطمئنم مرد کاملی شده ای
مرا ببخش
مرا ببخش و بدان
نه به خاطر چشمان زیبایت
نه به خاطر صدای دلنشینت
نه به خاطر پوست لطیف
من
از صمیم قلب دوستت داشتم
و بدان
در اوج حمله شهوت و بلوغ
در فضای مریض مدرسه راهنمایی
راهی جز این نداشتم
من دوستت داشتم
و راهی جز این نداشتم



عشق
first
love

تنها جادوی وجود تو بود
که
سه ساعت
کلاس گند عمومی
به پلکی می گذشت
تازه آنروز که نیامدی فهمیدم
برای پر کردن هر ثانیه اش
می توانم چه زجری بکشم



ع اول first
love

نیچه و کانت و هگل
 کوروش و داریوش و زرتشت
 حافظ و سعدی و مولانا
 کوپریک و تارانتینو و کیارستمی
 حقوق و برابری زن و مرد
 پینک فلوید و بیتلز و کوئین
 عرفان و درویش و یا هو
 خاطرات شمال و کاشان و کویر
 جهنم و بهشت و دنیا
 انرژی منفی و مثبت و راز
 ریشه واژه خفن ، خز ، اُسگل
 سیاست امروز و دیروز ایران
 تحسن و تغییر و غذای سلف
 شاملو ، اخوان ، فروغ
 بنز ، بی ام و ، رویزرویز
 ،
 خاک بر سرت ای دل
 نوبت به تو که می رسد لال می شوم

امروز خوش بودم اندازم رو
 بزرگان ماوند انداز بزرگان امروز

بیاوان روز از این نامرغم عجایب
 عجایب



عشق
 first
 اور
 love

مدام **مست** می دارنسیم جعد **گیسویت**
خرابیم می کند هر دم فریب **چشم** جادویت
تو گر خواهی که جاویدان جهان **یکسر بیارانی**
صبا را گو که **بردارد** زمانی **برقع** از رویش
وگر **رسم فنا** خواهی که از عالم **بر اندازی**
برافشان تا فرو ریزد **هزاران جان** ز هر **مویت** !
زهی همت که حافظ راست ! **کز دنیا** و از **عقبا**
نباید هیچ در **چشمش** به **جز خاک** **سر کویت**

امین منصورى

Amin Mansouri

عشق و
love
&sex&
somewhat
stoned

چشم و
میزگان
از کمان
ایر
چشم
ایر



ف ف ف ف

ش ش ش ش

۴۴۴۴۴

ش ش ش ش ش ش

۱۱۱۱۱۱۱

ف ف ف ف

کاندوم اینجاست؟

نه. آشپزخونه

آه، فاک

بزرگان ما در انداز بزرگان
بزرگان ما در انداز بزرگان

عشق
love
&sex
somewhat
stoned
چسبندگی



خسته و زخمی
گویی از نبرد بازگشتم
نبرد سهراب و گُرد آفرید
نبردی که پیروز ندارد
تنها
اسطوره می آفریند

عشق
love
&sex
somewhat
stoned
چسبندگی

امین منصوری
AMIN
MANSOURI



خورشید بالا می آید و
تو خوابیدی
قول دادم
تا خوابیدنت نخواهم و
قول دادی
برای بعد از خوابیدنت ،
یکی از سیگارهایم را
همرنگ و هم طعم
لبانت کنی
تو خوابیدی و من
پُکی به سیگارم می زدم
ای کاش
همه می دانستند
روز دیگری در راه است



عشق و
love & sex
چسبندگی و
somewhat stoned



اینجا کنار تخت

بعد از آن همه نیاز و پرواز

بعد از آن همه پایان و آغاز

اینجا کنار تخت ، در آغوش هم

سیگاری شریک می شویم .

نقطه

سر خط

اولین بار است که سیگار می کشم

اولین بار است پا روی زمین می گذارم

تیک تاک

حواسمان نبود

تیک تاک

زمان می گذشت

تیک تاک

پوست انداختیم

تیک تاک

از پیله هایمان بیرون آمدیم

تیک تاک

تیک تاک

تیک تاک

چاره ای جز پرواز نداریم



امین منصورى

Amin Mansouri

عشق و خدا love & God

بزرگان نهادند انداز بزرگان
بزرگان نهادند انداز بزرگان

بغافل از روزگار
عجایب

بروای زاهد و دعوت نکنم سوی بهشت
که خدا خود ز ازل بهر بهشتم سرشت
منعم از می مکن ای صوفی صافی! چه کنم
گر خدا طینت ما را به می صاف سرشت
حافظا! لطف حق ار با تو عنایت دارد
باش فارغ ز غم دوزخ و شادی بهشت

گرم صحبت بود
چند سالی پیش از اینها
چشم در چشمم
با نگاهی سرد می پیمود ذهنم را
در خیال خویش
از چه می گفتیم؟
هیچ یادم نیست
آنقدر دانم سماع کرد و فنا شد
دودی از جنس سیگارش
رخش خود را سخت می تازید
در بیابان تهی مغزم
و چه آشنا می گفت
از روزگاری پیش
گرم صحبت بود و چه می گفت؟
هیچ یادم نیست

آنقدر دانم
خالی سرم گاهی تکان می خورد
از پی تصدیق
و او یکدم سخن می گفت و
گهگاهی پکی می زد به سیگارش
که می گفتم به خود
این کام است
آخرین کامش
نه سیگارش تمامی داشت
نه آن حس غریب رفته از یادم
و امروز
چو بگذشتم از آن دیدار
گاه گه با خویش
می کنم پیکار
و چون در این ستیز سخت و خونین و برابر
هیچ پیروزی نمی یابم
می کشم سیگار از پی سیگار از پی ...

عشق
love
&
God
خدا

خوش بوی منم اندازم و دلدار
دوست اندازم بجان ابرو چو پندار

دراز نامم معجزه عجز

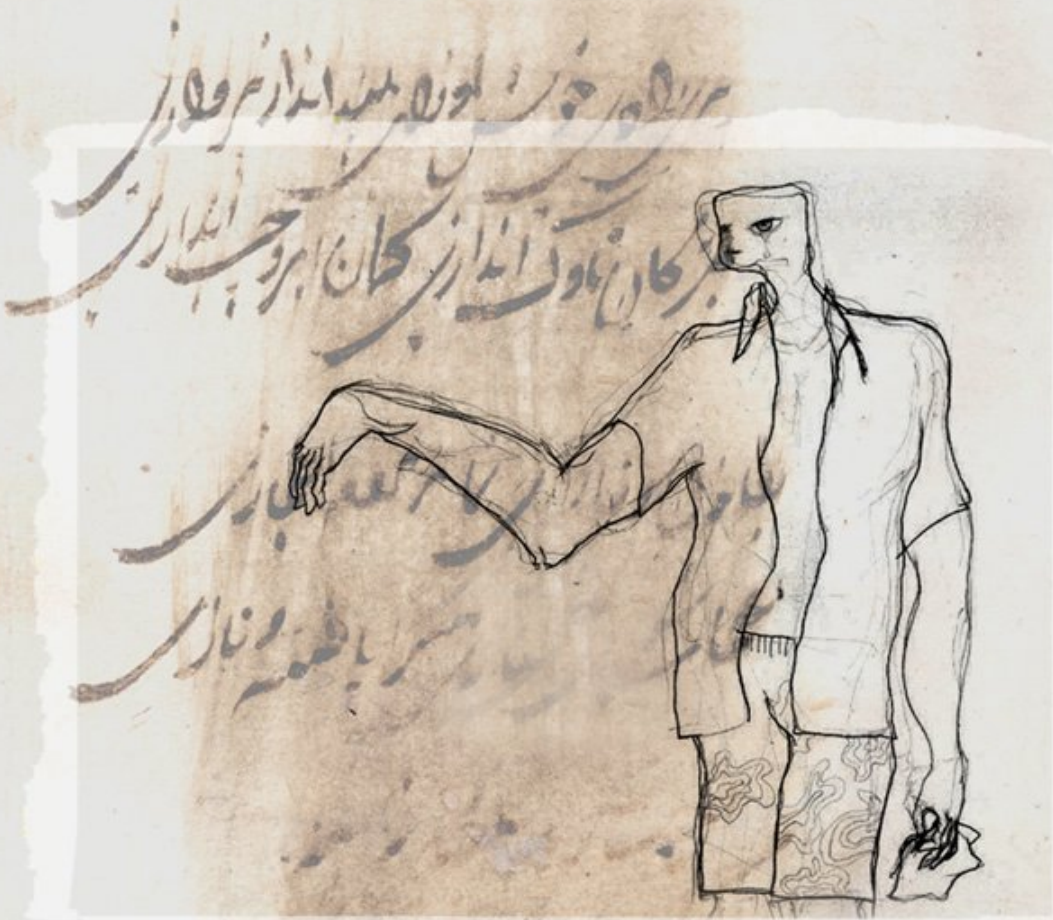
سرمه بافتنم و ناز

نگاهم کرد
با همان لبخند مهربان همیشگی
زیر لب گفت :
جوری باش که
از اون بالا نگاهت می کنم
کیف کنم

عشق
love
&
God
خدا

امین منصور
AMIN
MANSOURI





چشمانم خیس و
دلم گرفته بود
سرزده به خانه ام آمد
و گفت :
بیا ، برایت دستمال آورده ام
مرد که گریه نمی کند
بلند شو دوربینت را بیاور
می خواهم عکسی به یادگار بگیریم

عشق
love
&
خدا God



اگر خدا سراسیمه ،
شبی به خوابت آمد
بگو تا زمانی که
دستمان به بالهایمان نمی رسد
خیالت آسوده باشد
برای پرواز
رنگ و فرم و بوم
به میزان کافی یافت می شود

عشق
love
&
خدا God

مین منضوری
AMIN
MANSOURI

امین منصوری

Amin Mansouri

عشق
love
&
you

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند
وان که این کار ندانست در این کار بماند
اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن
شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند
صوفیان واستدند از گرو می همه رخت
دلق ما بود که در خانه خمار بماند
محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد
قصه ماست که در هر سر بازار بماند
هر می لعل کز آن جام بلورین ستم
آب حسرت شد و در چشم گهر بار بماند
جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت
جاودان کس نشنیدم که در این کار بماند
گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس
شیوه تو نشدش حاصل و بیمار بماند
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوار بماند
داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید
خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند
بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد
که حدیثش همه جا در در و دیوار بماند
به تماشاگه زلفش دل حافظ روزی
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

می نویسم
من
عشق
تو
من عاشق تو
می خوانم:
من ، من .
تو ، تو .
تو خواهی خواند :
من ، تو
و تو ، تو تو .
تکثیر می شویم
یار می کشیم
من ، من
تو ، تو
کشیدم
کی را؟

عشق
love
&
you
تو



من ، عاشق ، تو ، هستم .

من ، این صفحه را به تو هدیه می کنم ، پس
عشق ، را خود معنا کن ، آنگاه
تو ، پیدا می شود ، و تا هست چنین
باش .



پایان

هم من ، هم تو
می دانیم
عشق بی انتهاست

